بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و چهل و دوم\_27 بهمن1400

[سیر بحث]

بحث به این‌جا منتهی شد که ببینیم چه وجوهی دلالت می‌کند بر این‌که بین دو روایت متعارض یکی را بر دیگری بمطلق الظن الخارجی ترجیح دهیم.

وجه اول اشتغال بود، وجه دوم اجماعی که از کلمات استظهار و برداشت میشد،

[وجه سوم در تقدیم مطلق ظن]

و اما وجه سوم:

**الثالث: ما يظهر من بعض الأخبار، من أن المناط في الترجيح كون أحد الخبرين أقرب مطابقة للواقع، سواء كان لمرجح داخلي كالأعدلية مثلا، أو لمرجح خارجي كمطابقته لأمارة توجب كون مضمونه أقرب إلى الواقع من مضمون الآخر**

مراد شیخ اعظم قدس الله نفسه الزکیة این است که ما مرجحاتی داریم منصوصه، که در روایات به آن‌ها اشاره شده است، گاهی نگاه ما به یک مرجح، نگاه موضوعی است، مثلا می‌گوییم اوثقیت یکی از مرجحات است، اصدقیت یکی از مرجحات است، خب این جا هر جا بین دو راوی یکی اوثق بود، من الآخر، دیگری اصدق بود و قس علی هذا، می‌شود مرجح، این نگاه به مرجح، نگاه موضوعی به یک مرجح است، اما گاهی نگاه ما به مرجح، نگاه طریقی است، و این وجه به همین نگاه به مسأله ما وجهی بیان می‌کند به عنوان نمونه:

1. ما در مقبولۀ عمر بن حنظله ترجیح به اصدقیت را داریم، نگاهی موضوعی به اصدقیت روشن است اما نگاه طریقی داشتن به ویژگی اصدقیت این است که ویژگی اصدقیت را آینه قرار بدهیم، برای این‌که بفهمیم کدام یک از این دو خبر، اقرب الی الواقع است. صرف این که یک راوی اصدق باشد، یعنی نگاه‌مان فقط یک نگاه موضوعی به این مرجح باشد، کافی نیست، اصدقیت طریقی است، که ما از آن طریق ظن به این پیدا می‌کنیم که آن روایتی که راوی آن اصدق است، اقرب مطابقة للواقع است، اصدقیت یعنی چون این راوی صداقت بیشتری دارد، پس احتمال مطابقت روایت او با واقع از آن روایتی که راوی آن فقط صادق است بیشتر است، و هذا یعنی این‌که مطلق ظن می‌تواند در جایگاه مرجح بنشیند، ببینید، ویژگی اصدقیت عبور کنید این مطلب را ببینید که در اثر اصدقیت یک خصوصیتی در یکی از این دو روایت حاصل می‌شود، و آن اقرب الی الواقع است و این که یکی را اقرب الی الواقع می‌دانی، ظنی است و این ظن هم حاصل شدۀ از همان ویژگی اصدقیت است، اگر نبود که مطلق ظنونی که ما در مورد آن‌ها نهی خاصی نداریم، بتوانند در جایگاه مرجح واقع شوند، وجهی نداشت که ما اصدق را بر صادق مقدم کنیم.

در مورد ویژگی اعدلیت احتمال این که موضوعیت داشته باشد و طریق الی الظن به واقع نباشد، داده می‌شود، چون اعدلیت بما هی اعدلیت نمی‌توان مستقیم به روایت‌گری مربوط باشد. آن‌چه می‌تواند یک روایت را اقرب الی الواقع کند و از این طریق مرجح باشد، نه این که خودش بما هی هی مرجح باشد، اصدقیت است، اگر دو نفر عادل برای شما، خبر آوردند که هر دو خبر قابل جمع نبود. خذ باعدلهما در اثر این است که به موجب این اعدلیت یک ظن مخصوصی در خصوص روایت او به وجود می آید. انسان اطمینان بیشتری به گفتۀ اعدل دارد تا عادل، ولی در مورد اصدقیت، راستگو بودن‌تر باشد، این نیست مگر این‌گه خبر او مضمون به این است که اقرب الی الواقع است، صفت صدق معنای آن اقرب به واقع بودن است. و اگر جایی گفتن به اصدقهما اخذ کن، این یعنی معیار اقربیت الی الواقع است، من ای سبب حصل، حال اینجا اصدقیت بود، ولی گفتیم اصدقیت موضوعیت ندارد.

پس گفت از روایاتی که مرجحاتی را بیان کرده استفاده می‌کنیم که آن مرجح مرجح است از این جهت که اقرب الی الواقع را نشان می دهد، پس هر امر ظنی که اقرب الی الواقع را نشان داد، می تواند مرجح باشد.

1. روایاتی داریم که تعبیر می‌کند اگر دو روایت داشتی، اوثق المخبرین را اخذ کن. معنای اوثقیت شدت اعتماد به این مخبر است و این شدت اعتماد بر این مخبر وجهی ندارد، مگر اینکه اوثق المخبرین طریق است برای تشخیص اوثق الخبرین. حال اگر این‌جا که مرجحی داخلی است، موضوعیت نداشت اوثق المخبرین بماهوهو، بلکه طریق بود برای این‌که ببینیم کدام روایت ظن بیشتری به صدور و وثوقش داریم، بنابراین این مرجح اگر چه منصوص است، اما موضوعیت ندارد، هر مرجح دیگری، هر ظن دیگری، هر چیزی که از خارج دو روایت موجب تقویت ظن به صدور شد، فهو المرجح.

اگر بخواهیم این مورد را به خوبی تطبیق کنیم، سراغ ان روایاتی می رویم که می گوید اگر دو روایت داشتی، ببینید کدام مشهور بین اصحاب است، کدام شاذ و نادر است، اگر دیدید یکی از این دو روایت به گونه‌ایی است که در نزد راویان حدیث، شناخته شده است، همه آن‌ها را می‌پذیرند، ادعای نشنیدن و نبودن این روایت را نمی‌کنند، این می‌شود مشهور روایی و روایت دیگر، این چنین شهرتی را ندارد، یک راوی منفردا این روایت را نقل کرده است، آن دو روایت معارض شدند، یکی مشهور و دیگری غیر مشهور، این روایات می‌گوید، مشهور را بگیر، مشهور به معنای اصطلاحی نیست، به همین معنایی که گفتم، **ما یعرفه کلهم**؛ لذا امام سلام الله علیه تعلیل می‌آورد برای این‌که مشهور را بگیرم شاذ را کنار بگذارم، به این که ان المجمع علیه لا ریب فیه، یعنی در آن خبری که شاذ است، فیه ریب، ما یقین به بطلانش نداریم، و الا اصلا تعارض معنا ندارد، تحیر سائل معنا ندارد، می شود جنگ حجت و لا حجت، معنای فیه ریب این است که شاید هم درست باشد، اما آن روایت مقابلش لا ریب فیه.

**فحاصل المرجح: هو ثبوت الريب في الخبر الغير المشهور وانتفاؤه(الریب) في المشهور، فيكون المشهور من الأمر البين الرشد، وغيره من الأمر المشكل، لا بين الغي كما توهم**.

ان که در روایات می‌گوید به آن روایت مشهور عمل کنی، یعنی ریبی، تردیدی، اشکالی، علامت سؤالی در این روایت غیر مشهور است، پس بیّن الرشد نیست، اگر چه بیّن الغی هم نباشد، ولی مشکل است، ممکن است امام جهاتی داشته که این حرف را زده است. اما آنچه برای من حجت بالفعل است، از بین این دو روایت، ما هو بین الرشد، لا هو مشکل، اگر چه غیر مشهور بیّن الغی نیست، نمی‌گو‌‌یم این که بیّن الرشد شد، هیچ احتمال کمی در آن نیست، ممکن است امام در این‌جا هم جهاتی بوده حرفی را زده است، اما این احتمال‌های مقابل در خبر مشهور، فی غایة الضعف است، ولی در خبر غیر مشهور، فی غایة الضعف نیست، این است که آن را مشکل می‌کند، دو احتمال در برابر انسان درست می‌کند. اگر می‌گویم مشهور بیّن الرشد است، نه این که هیچ احتمال ضعیفی در برابرش نیست، نه نسبی است یعنی نسبت به غیر مشهور، بیّن الرشد است و مشکل در آن احساس نمی‌شود.

حال مهم این است، ما بحثمان در ترجیح به شهرت نیست، مهم این است که:

**وحينئذ: فيدل على رجحان كل خبر يكون نسبته إلى معارضه مثل نسبة الخبر المجمع على روايته إلى الخبر الذي اختص بروايته بعض دون بعض**

باز ما نگاه موضوعی نمی‌کنیم به ترجیح به شهرت روایی، می گوییم شهرت روایی باعث می شود دو روایتی که ما آن‌ها را هم سنگ و هم تراز می دانستیم، به هر دو مثلا نمرۀ 50 می دادیم، و این دو روایت تعارض داشتند، به هر دو به تنهایی حتی نمرۀ بالاتر از 50 هم می‌دادیم، حال که تعارض کرده‌اند و یکی شهرت روایی دارد و دیگری شهرت روایی ندارد، عدم شهرت روایی در این روایت باعث می شود نمرۀ این روایت زیر 50 شود، نه صفر، نخواستیم نمره‌اش را صفر کنیم و الا بحث تعارض در میان نبود، و این اشهریت من حیث الروایت در آن روایت باعث می‌شود، نمره‌اش بالاتر برود.

آن‌چه مرجح اصلی است همین است که یک چیزی باعث شود نمرۀ یک روایت بالا برود و نمرۀ روایت مقابل پایین بیاید، یعنی ظنی باشد، ولی این ظن دلیل بر اعتبار ندارد هر چند دلیلی بر اعتبارش هم نداریم. این روایت را از نمره‌ایی که دارد بالاتر می برد اقرب الی الواقعش میکند، ظنا، شما نگاه موضوعی به اشهرت نکن، به این نگاه کن، که اشهرت چه تأثیری دارد، هر آن تاثیری که در اشهریت مشاهده می کنی، اگر در امر ظنی دیگری هم مشاهده کردید، آن می شود مرجح، و لو آن ظن دیگر، منصوص نیست، و لو آن ظن دیگر جزء مرجحات داخلیه به حساب نمی‌آید، ولی به هر حال کفۀ ظن به صدور یک روایت را بر دیگری بالاتر می‌برد، این را اگر چه یک ظنی است که ولو در جایگاهش دلیلت نمی‌تواند بنشیند، اما در جایگاه مرجحیت آن را بنشان، کما این‌که برخی آن‌را در جایگاه دلیلیت ننشاندند، ولی در جایگاه جابریت و موهونیت قرارش دادند، تو می‌توانی چنین ظن غیر معتبری را که دلیل نیست، مرجح به حسابش بیاوری، چون این مرجحات منصوصه‌ایی که گفتم هیچ‌کدام موضوعیت به ما هوهو ندارد، همۀ این‌ها طریق برای ما هو الاقرب الی الواقع ظنا است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.